

عضو انجمن
سنجی مدیران رسانه
و شرکت تعاونی
مطوعات کشور



فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی

www.shahrivand-newspaper.ir

صاحب امتیاز: جمعیت هلال احمر

مدیر مسئول: عبدالرسول وصال

سر دبیر: سید افشین امیر شاهی

نشانی: تهران، فلکه دوم صادقیه

ابتدای بزرگراه محمدعلی جناح

کوچه شهید طاهریان، شماره ۲۴

کدپستی: ۱۴۳۷۷۸۱۷

فکس: ۴۴۹۵۶۱۰۰

تلفن: ۴۴۹۵۶۱۰۱-۷

تلفن روابط عمومی: ۴۴۹۵۶۱۰۹

چاپ: جام جم

توزیع: شرکت دنیای اقتصاد تابان

تلفن: ۸۷۷۶۲۲۰۰

امور شهرستان ها: ۸۷۷۶۲۲۰۱

تلفن سازمان آبی ها: ۴۴۹۵۶۲۰۰-۲

فکس: ۴۴۹۵۶۲۰۳

میتوان نام اخلاقی حرفه ای روزنامه شهرود

را در سایت بخوانید

http://shahrivand-newspaper.ir/

Misagh_Name

telegram.me/Shahrivand_Newspaper

instagram.com/Shahrivand-Newspaper

این شرحی نهایت

برکت در مال کسی است که زکات بپردازد، به مومنان مدد و یاری رساند و به خویشاوندان کمک نماید.

گوهر هستی

دلیم به زلف تو عهدی که بسته بود شکستی میان ما و تو موسی علاقه بود گسستی ز شکل آن لب و دندان توان شناخت که بزبان ز تنگنای عدم آفرید گوهر هستی حدیث طول امل را نمود زلف تو گوته که هر که جست بلندی در افتاد به پستی شراب شوق ز لغت چنان کشیدم امشب که صبح روز قیامت مراسم اول مستی نخست روز قیامت به عاشقان نظری کن که پست پای به دوزخ زند از سر مستی ز وصل طوبی و جنت جز این مراد ندارم که قد و روی تو بینم به راستی و درستی چگونه وصف جمالت توان نمود کز اول دهان خلق گشودی و روی خویش بیستی حدیث نکته توحید از زبان نگارین هزار بار شنیدی دلا و هیچ نجستی بیار باده که گیر و بیهود و مومن و ترسا ز عشق بهره ندرند جز خیال پرستی اگر سجود کنند بر رخ تو زلف تو شاید که نیست مذهب هندو جز آفتاب پرستی ندیدیم که شالین به کبک حمله نماید چنان که زلف تو بر دل به چلبکی و به چستی ز سخت جانی قائم بسی عجیب آید که بار عشق تو بر دل کشد بدین همه سستی قاتی

تقویم تاریخ

رخداد

شکست امپراتوری عثمانی از پادشاهی بلغارستان در جنگ لزنگرد و در جریان جنگ اول بالکان (۱۹۱۲ میلادی)
انتصاب رضاخان میرپنج به عنوان نخست وزیر، توسط احمدشاه قاجار (۱۳۰۲ خورشیدی)
سقوط بازار سهام در بازار بورس نیویورک، معروف به سقوط وال استریت، شششنبه سیاه، سقوط بزرگ، یکی از مخربترین سقوطهای اقتصادی در تاریخ ایالات متحده آمریکا (۱۹۲۹ میلادی)
تشکیل اتحادیه محور میان آلمان نازی و ایتالیا در پی ملاقات آدولف هیتلر و بنیتو موسولینی (۱۹۳۶ میلادی)

طلوع

فلوید بنت - هوآورد آمریکایی، از همراهان ریچارد برد در سفرهای اکتشافی به قطب شمال در سال ۱۹۲۶ در نقش خلیان (۱۸۹۰ میلادی)
پی بر زیل دوژن - فیزیکدان فرانسوی، برنده جایزه نوبل فیزیک مسال ۱۹۹۱ میلادی برای تحقیق بر روی پراکندگی نوترون و مغناطیس (۱۹۳۲ میلادی)
کاترین الیزابست - معروف به کیتی پری، خواننده، ترانه‌سرا و بازیگر اهل آمریکا، نقش آفرین در فیلم‌هایی چون: اسومرفا، بخشی از من، طراح مردم (۱۹۸۴ میلادی)

غروب

جرج ادوارد مور - فیلسوف برجسته انگلیسی، از بنیان گذاران مکتب فلسفه تحلیلی به همراه لودویگ ویتگنشتاین، گوتلوب فرگه و برتراند راسل (۱۹۵۸ میلادی)
جیم رادنبری - فیلم‌نامه‌نویس و تهیه‌کننده آمریکایی، خالق مجموعه علمی تخیلی تلویزیونی پیشتازان فضا (۱۹۹۱ میلادی)
ویلیام موننگمری وات - پروفیسور رشته زبان عربی و مطالعات اسلامی در دانشگاه ادینبورگ اهل اسکاتلند از برجسته‌ترین مفسران غیرمسلمان اسلام در غرب (۲۰۰۶ میلادی)

قاب کوچک



مرکز نگلداش و میانهان، اردوگاه مسلمانان و همبندی، بیمارستان صحرایی و نمایی از کف پای کودکی که مهنه چند روز از تولدش می‌گذرد. در هرج و مرجی از آوار مگی، اندوه و ترس از تیغ برنده تعصب نژادی و مذهبی، عکاس در این قاب دنیایی از امید را به نمایش گذاشته است. عکس: AP

پیشخوان



به دنبال کار آگاه جرقه

مجموعه چهار جلدی «کار آگاه جرقه» نوشته لژی گیسی و تصویرگری استیون مایکل کینگ با ترجمه نسرتین نوش امینی از سوی انتشارات هوپا برای کودکان منتشر شده است. عنوان‌های این مجموعه عبارتند از: «سپاس سگ پلیس»، «جرقه و آموزگار پلیس»، «جرقه و مزد تاج جواهر نشان» و «کار آگاه جرقه و درد سگ‌های عروسکی». لژی گیسی، نویسنده بین‌المللی و معلم دوره ابتدایی است. او و تصویرگر همین کتاب برای یکی از کتاب‌هایشان به نام «شب ترسناک» برنده جایزه سی‌سی‌ای شدند جایزه‌ای که هر سال به یکی از کتاب‌های خردسالان تعلق می‌گیرد. کتاب‌های «دک رابیاور»، «به سرعت چشمک بری صورتی» و «ولین خواب خرس کوچک» اسم کتاب‌های دیگر لژی گیسی است. در پشت جلد این کتاب آمده است: «بالاخره در جلد پایانی این مجموعه «جرقه» به عنوان یک سگ پلیس مخفی اولین پرونده‌اش را حل کرده ولی این دفعه مأموریتش فرق می‌کند. این دفعه آبجی‌اش، «کریستال» را در دیده‌اند. غیر از کریستال دو تا سگ عروسکی کفی دیگر را هم توی مراسم فرش قرمز سینما در دیده‌اند. «گروهبان سخت‌بسنده» جرقه، «شکر نیو» و «زغال

فوکوس

۱۶ سال پیش، برابر با بیست و چهارم اکتبر ۱۶۰۱ میلادی، تیکو براه، ستاره‌شناس شهیر دانمارکی در پرگ در گذشت. براه تحصیلات خود را در دانشگاه کپنهاگ و دانشگاه‌های آلمانی در رشته ستاره‌شناسی گذراند. او زمین را ثابت و در مرکز جهان می‌دانست و دستگامی بر این اساس ساخته بود. براه را باید نخستین اخترشناس تمام وقت تاریخ بشر لقب داد. او رمدخانه‌های اور اینبورگ و استیرنورگ را بنیان نهاد و آن‌ها را با دستگاه‌هایی که در زمان خود تا نزدیک ستاره‌های فناوری مسلوب می‌شدند مجهز کرد. تیکو براه نخستین کسی بود که به معنای امروزی کلمه، شیوه منظم و دقیق رصد کردن را در نجوم به کار گرفت. او نخستین مبنای منطقی را برای تعیین فاصله‌های نسبی کیهانی عرضه کرد و نادرستی تصورات قدیمی در مورد دنباله‌دارها و فضای کیهان را نشان داد. همچنین با ترسیم دقیق مسیرهای حرکت ماه، خورشید و ستارگان، مقدمات انقلاب کوپرنیکی را فراهم آورد. دره‌ای در کره ماه به نام این ستاره‌شناس دانمارکی نامگذاری شده است.



پارک شهر



روبه روی نیمکتی که روی آن نشسته‌ام، پدر و دختری مشغول حرف زدن هستند. پدر مدام دستش را توی هوا تکان می‌دهد. بیادست دارد تمام تلاشت را می‌کند. دختر که از او عمل بینی منصرف کند. دختر سن‌سالی ندارد؛ به صورتش تگله می‌کنم، مماغ بزرگی همه ندارد، اتفاقاً صورتش معصوم است و شیرین، توی همان نگاه اول به دل می‌نشیند. نمی‌فهمم چرا اصرار دارد برای عمل. انگار فکر را خوانده باشد، به پدر می‌گوید تمام دوستانتش این کار را کرده‌اند. تکان دست پدر تندتر می‌شود، عصبی تر؛ می‌گوید دلپیش قانع کننده نیست به نظر من که احقرانه است. آدم آن همه هزینه کند و بودیز تیغ جراحی که از دوستانتش عقب نماند، کاش دلایل بهتری داشت. داشتیم دلایل بهتری را توی ذهنم لیست می‌کردم که صدای نازک و بی‌رحمی به گوشم رسید: «قربان سرت بروم بکش کنار، من هم بنشینم، خسته شدم به خدا.» خانم مسن ریزشش است. لحن بازمه‌ای دارد، با خنده می‌گویم: «قربان شما بروم من؛ به روی چشم» خودم را کنار

بچه‌ها

می‌کشم، نشسته نشسته، چادرش را روی موهای حناپشته‌اش جا به جامی کند و زیر لب غر می‌زند: «اگر آن کلاه لعنتی را روی سرش بگذارم، من پیرزن مجبور نمی‌شوم هر هفته کفش و کلاه کنم و برم عیادت.» چشم‌های افتد به پایین چادرش که خاکی شده، دست می‌بزم و چادر را توی دو می‌شستم می‌گیرم و با خاشاک را می‌تکلم، چیزی نمی‌گوید، انگار حواسش جای دیگر است. ورق روزنامه توی مشتش را که ساقه‌های سبزی ازش بیرون افتاده، جلوی چشمش می‌گیرد و می‌گوید: «کرفس و جعفری و نعناع خریدم، می‌خواهم برایش خورشید کرفس درست کنم، نازکی هم خریدم، خورشید دوست دارد هم خورشید کرفس را، هم نازکی را.» با چشمم و ابرو به ناپولون توی دست دیگرش که پر از نازکی‌های سبز و نوبرانه است، اشاره می‌کند. لیخند می‌کند، رنگی روی لب‌هایش می‌نشیند، وقتی می‌گوید: «این یکی ته‌تغاری است، همه، قندها، این فقط مانده توی خانه بقیه آن قدر اندیم نکرده‌اند که این یکی کرد. ما مردم همیشه می‌گفت آن کسی را که از همه بیشتر دوست داری، بیشتر اذیت می‌کند. خدا رحمتش کند، آن روزها نمی‌فهمیدم چه می‌گوید.» سسری به تأسف تکان می‌دهد: «گفتم درس بخوان، گوش نکرد، نصفه نیمه‌ها کرد. گفتم موتور بختر، به گوش نگرفت. گفت کار دیگری بلد نیستی، ما موتور کار می‌کنیم،

میراث زمان

وارث



یکی از ملوک عرب رنجور بود در حالت پیری و امید زندگانی قطع کرده که سواری از در آمد و بشارت داد که فلان قلعه را به دولت خداوند گشادیم و دشمنان اسیر آمدند و سپاه و رعیت آن طرف بجملگی طمع فرمان گشتند ملک نفسی سرد بر آورد و گفت این مژده مرانیتست دشمنان راست یعنی واران مملکت. از روزگار حکومت‌های موروثی سال‌ها گذشته است. در حکومت‌های مردم‌سالار، وارث و صاحب حکومت، مردمانند یعنی شهروندان آن کشور، اما این حقیقت ساده اما مهم در دل دولتمردان جایگیر شده است که شهروند به همه طررها و برنامه‌ها مرد را ببینند و نه دولت بعدی را که چه بسا رقیب سیاسی آنها باشد؛ اداره مملکت با چشم‌اندازهای ۴ و ۸ ساله در دهه گذشته چنان طوفانی از بالا بر سر این کشور آورد که بعید است بتوان خسارات ناشی از آن را به این زودی‌ها جبران کرد. از مصایب جایگیر نشدن باور به منافع ملی در رجحیت آن بر منافع گروهی، قبیله‌ای و جناحی در عین داشتن ظاهر مومر کراسی همین توند بود که منافع بلندمدت فدای منافع شخص و گروه شود. بدیهی است که چاره کار نه اعراض از اصول دموکراسی بلکه تقویت آن با تحکیم نهادهای قدرتمند مردمی و جمله مجلس و قوه قضائیه کار آمد است. در نظام مردم‌سالار برای پیگیری از چنین بلیه‌هایی دایره نفوذ آرای مردم را در بخش‌های مختلف حکومت به شیوه غیر قابل بازگشت وسیع می‌کنند.

از هر دری سخنی

خواست خدا

زمانی دور پادشاهی بر کشوری حکمرانی می‌کرد. این پادشاه وزیر داشت که همیشه تمام اتفاقات را مثبت ارزیابی می‌کرد و همواره اعتقاد داشت که در پس اتفاقات ناگوار فلسفه‌ای عمیق نهفته است. روزی پادشاه وقتی می‌خواست میوه‌ای را بسا کار قطعه کند، یک بند از انگشت خود را برید و قطع کرد. وزیر مانند همیشه گفت: «نچه خدا می‌بخشد بهترین است.» پادشاه خشمگین شد و گفت: «حال کاری می‌کنم تا خواست خدا را خوب دریایی!» و دستور داد وزیر را به زندان بیاورند چند روز بعد پادشاه به قصد شکار به جنگل رفت. از قضای سسپاهیان دور افتاد و در اعماق جنگل گم شد. عاقبت پادشاه توسط یک قبیله بدوی دستگیر شد. افراد قبیله او را برای قربانی کردن به درگاه خدای جنگل آماده می‌کردند که متوجه شدند انگشت او بریده و یک بند آن قطع شده است. قربانی کردن انسانی ناقص تر آئین آنها نبود، از این رو رهایش کردند. پادشاه به قصر بازگشت و فوراً دستور آزادی وزیر را صادر کرد. وزیر گفت: «سرورم از شما دلگیر نیستم، شما در حقیقت وسیله‌ای بودید تا جان مرا نجات دهید.» پادشاه پرسید: «چطور؟» وزیر پاسخ داد: «اگر مسرا زندانی کرده بودید همراه شما به شکار می‌آمد و اسیر می‌شدم و چون انگشت شما بریده بود آنها مرا قربانی می‌کردند، پس خداوند همیشه برای بندگانش بهترین را می‌خواهد حتی اگر بر اساس میل آنها نباشد.»

مقدم داشتن خلق

واعظی به ابوحنیف حناد ارادت داشت و روزگار به محبت او می‌گذراند. روزی ابوحنیف را گفت: «چه صفتی مقبول و ممدوح تو است تا آن را پیشنهاد کنم و دم به همان زتم؟» فرمود: «خلق را در خیرات بر خود مقدم داشتن و خود را در هیچ باب راجح نپنداشتن.» آن واعظ مدتی بنا را به همان گذاشت و خلاق را وعظ به مساوات و امر به بذل خیرات می‌نمود. روزی سائلی در مسجدی برخواست و پیراهنی خواست. آن واعظ فوراً پیراهن خود را آورد و به او ایثار کرد. ابوحنیف حاضر بود و او را عتاب فرمود که: «ای برادر! توفه به مساوات می‌نهادی از چه خود را ترجیح دادی؟ خودخواهی کردی. باید صبر کنی تا دیگر دیگری اقدام نمی‌کرد تو اگر کم کنی، اینها قایق کار است در مجاهد.»